بسم الله الرحمن الرحيم

بعد از ذکر ادله عامه و ادله خاصه در باب تعليم کتاب در ذيل آن جهاتي از بحث وجود دارد که به ترتيب به آن می‌پردازیم.

## تعليم قرآن مستحب است يا واجب؟

اصلي که از اخبار عامه و خاصه استفاده می‌شود استحباب است الا در يکي از سه موردي که در تعليم بود و يک مورد در تعلم بود که اگر تعليم و تعلم را با هم می‌گرفتيم چهارتا می‌شد و الا خود تعليم سه عنوان داشت:

1. ترک تعليم موجب محجوريت کلي و تخفيف و استخفاف به قرآن بشود.

2. ترک تعليم، کتمان علم باشد.

3. براي رد بدعتي که متوقف بر تعليم قرآن است.

## سیر بحث در تعلیم کتاب

ابتدا ادله را ذکر کرديم و بعد از ادله، جهاتي از بحث درآمد که جهت اولي استحباب و وجوب بود، بحث کردیم؛ جهت دوم عينيت و کفائيت استحباب يا وجوب است، چون استحباب قاعده اوليه است و در مواردي مبدل به وجوب می‌شود. بايد دید چه در جايي که مستحب است و چه در جايي که واجب است اين استحباب يا وجوب، عيني است يا کفايي؟

علی‌القاعده براي همه کساني که توانایی دارند مستحب است که به تعليم کتاب بپردازند، طبق عناوين عامه‌ای که تعدادي از آن‌ها اين رجحان را می‌رساند و هم بر اساس رواياتي که عمدتاً از آن استفاده استحباب می‌شود، آيا اين تعليم مستحب کفايي است يا عيني؟

### تقسیم استحباب به عيني و کفايي

آيا استحباب به عيني و کفايي تقسيم می‌شود يا نه؟ به نظر می‌آيد استحباب هم، به کفايي و عيني تقسيم می‌شود؛ مثلاً وقتي می‌گويد دفن ميت واجب است بايد اين امر اتفاق بیفتد و يکي از کساني که مکلف هستند بايد اين کار را انجام دهند، وقتي من به الکفايه انجام داد تکليف ساقط می‌شود، اين در مستحبات هم، هست اگر بگوييم برداشتن سنگ از جلوي پاي عابران مستحب است يعني بايد اين عمل محقق بشود «**من به الکفايه**» هرکدام اقدام بکنند ساقط می‌شود ‌بنابراين استحباب مثل وجوب، عيني و کفايي دارد و اما این‌که استحباب تعليم، عيني است يا کفايي؟ در اصول آمده که شک در کفائيت و عينيت، اصل عينيت است، یعنی اگر شما شک بکنيد که تکليفي که متوجه شد به صورت استغراقی همه را می‌گيرد و هر کسي تکليف خود را دارد و کار به ديگران ندارد، این‌گونه است يا این‌که تکليف حالت کفايي است و مطلوب است که عمل محقق بشود، اگر در اين مورد تردید داشته باشيم، اصل عینيت است، مستند اين اصل هم اطلاق و اصالة الاطلاق است.

#### تفاوت عيني و کفايي

فرق عيني و کفايي اين است که وقتي می‌گويد واجب عيني مثل نماز، همه را شامل می‌شود و قيدي ندارد؛ اما معناي کفائيت اين است که اگر ديگري به اين کار اقدام نکند بر شما واجب است. فرق بين عيني و کفايي به اطلاق و تقييد است، معناي واجب عيني اين است که بر شما واجب است «**سواء قام به شخص أو لم يقم به**» بر ايشان هم واجب است **«سواء قام به شخص آخر أو لم يقم به**» اما معناي واجب کفايي اين است که بر شما واجب است «**إذا لم يقم به شخص آخر»**.

#### اقسام تقسیم‌ها

تقسیم‌ها دو قسم است گاهي دو طرف قسم قيد زائد دارد؛ مثل رقبه که مؤمن يک قيدي دارد و کافر هم يک قيدي دارد. گاهي يک طرف تقسيم قيد بيشتري دارد آن‌وقت در تقسيمات نوع اول يعني جايي که دو قسم قيد زائد دارد اصالة الاطلاق می‌گويد هیچ‌کدام از اين قيدها نيست، «**اعتق بالرقبة يعني سوآء کان مؤمنا، أو کافراً**» اصالة الاطلاق روي مقسم می‌برد، اما در نوع دوم از تقسيمات که دو قسم هستند و در عرض هم قرار می‌دهيم ولي با دقت می‌فهمیم يکي قيد اضافه دارد؛ در اينجا می‌گويند اصالة الاطلاق حمل بر قدر جامع نمی‌شود بلکه حمل بر قسمي می‌شود که قيد کمتري دارد.

بحثي در اصول است که تقسيمات در احکام و موضوعات احکام دو نوع است؛ تقسيماتي که دو قسم در عرض هم قيد اضافه دارند و تقسيماتي که يک قسم، قيد اضافه‌ای دارد و يکي حالت اطلاقي دارد، در اولي، اصالة الاطلاق حکم يا عنوان را روي مقسم می‌برد و هر دو را شامل می‌شود و اما در نوع دوم اصالة الاطلاق ظهور را روي يک قسم، مقابل قسم ديگر می‌برد و از اين جهت در تقسيم واجب به عيني و کفايي و به تعييني و تخييري یا به تعبدي و توسلي و به نفسي و غيري می‌گويند همه اين تقسيمات از نوع دوم است که يکي از دو قسم قيد اضافه‌اي دارد و لذا اصالة الاطلاق می‌گويد که اگر شک در عيني و کفايي بودن داري، حمل بر عيني بکن، چون معناي واجب عيني يا مستحب عيني اين است که کل واحد منها داراي اين تکليف هستند «**سواء قام به شخص آخر أو لم يقم به**» اما معناي واجب کفايي اين است که «**دفن الميت واجب علي کل هؤلاء و لکن مادام لم يقم به الآخرون فإذا قام به فرد آخر سقط التکليف»** ديگر خطابي وجود ندارد.

قانون قضیه اين است که به معناي اصالة الاطلاق اصل و ظهور اوليه در تکاليف، هر تکليفي که متوجه مکلفين بشود بر اساس اصالة الاطلاق اصل عينيت است، چون واجب عيني قيد ندارد اما واجب کفايي قيد دارد.

سؤال: واجب کفايي بيان می‌خواهد؟

جواب: بيان اضافه می‌خواهد و مقدمات حکمت اينجا جاري می‌شود و می‌گويد در مقام بيان بوده است و اين قيد را ذکر نکرده است اگر می‌خواست بايد اين قيد اضافه را بيان می‌کرد این مبنای اصولی است، بنابراین شک در کفائیت و عینیت همان‌طور که در اصول گفته شده به‌مقتضای اطلاق اصل عینیت است.

#### شیوه‌های خروج از اصل عينيت و حمل تکليف به کفايي بودن

خروج از اصل عينيت و حمل تکليف به کفايي بودن به يکي از اين دو شيوه است:

1 ـ خود دليل، بيان لفظي در مورد قيد و کفايي بودن داشته باشد و درواقع مقيدي داشته باشد. خود دليل بگويد اين امر واجب است «**اذا لم يقم به الاخرون**».

2 ـ قرينه عقلي و لبي باشد؛ یعنی مورد چيزي باشد که قابل تکرار نباشد. در دفن ميت، دليل لفظي چيزي نگفته است، دليل می‌گويد **«دفّنوا موتاکم يا يجب التدفين»** منتهي عقل ما اين را می‌فهمد که يک ميليارد آدم دفن موتي بکنند معني ندارد، چون غرض واضح است که مرده دفن بشود و واضح است که وقتي يکي دو نفر اين عمل را انجام دادند از ديگران ساقط می‌شود؛ خیلی از جاها کفائیت قرینه عقلی و لبی و عرفی دارد. البته در بعضي از جاها غرض از تکليف واضح است ولي اگر واضح نباشد و احتمال بدهيم که اين غرض تعدد داشته باشد اين تکليف را بايد عيني بگيريم و همه انجام بدهند؛ و لذا «**اصالة الاطلاق عند الشک في العينية و الکفايية تقتضي الحمل علی العينية الا يدل دليل لفظي أو تکون قرينة عقلية و اللبية علي الکفائية»** غالب تکاليف و واجبات کفايي از راه قرینه لبي و عقلي معلوم می‌شود مثل تدفين موتي، انقاذ غريق و ... .

#### خلاصه اینکه:

* بنابراين کفائيت و عينيت هم در واجبات و هم در مستحبات (عینی و کفایی) جريان دارد؛
* اصالة الاطلاق حمل تکليف بر عينيت را اقتضا می‌کند الا دليل لفظي قید بزند و بگوید کفایی است يا قرينه عقليه باشد که قرينه عقليه می‌گويد مورد قابل تکرر نيست و غرض مولي به‌طور قطعي روشن است و آن غرض هم متقوم به يکي دو نفر است که انجام بدهند و در صورت انجام آن از ديگران ساقط می‌شود. این دو مطلب که بحث کبروی و کلی بود در اصول در بحث تقسیمات واجب گفته شده است. به مورد برمی‌گردیم.

در مورد بحث گفتيم اصل رجحان استحبابي تعليم الکتاب است، تعليم کتاب و آموختن قرآن به ديگران يک تکليف استحبابي است مگر در جاهايي که لزومي پيدا بکند. همه ما مؤظف به تعليم کتاب هستیم اما سؤال آيا اين است که این تکليف، عيني است يا کفايي؟

#### قاعده اوليه

به نظر می‌آيد هرچند قاعده اوليه عينيت است ولي استحباب و رجحان تعليم کفايي است برخلاف قاعده اوليه که اصالة الاطلاق باشد؛ دليل آن قرينه عقليه و لبيه است به اين بيان که وقتي می‌گويد تعليم بکن، اين تعليم هميشه متعلقي دارد ما مطمئن هستيم که شخصي که قرآن یا ادبیات را ياد بدهد و روش‌ها را به کار بگیرد که تحقق پیدا بکند، خود اين کار موضوعيتي ندارد و مهم تأثیر ان است و تعليم متعلق دارد و مقصود از تعليم، تعلم متعلم است چون مقصود از تعليم رها و کلی نیست، تعلیم براي تعلم است و تعلم شخص قابل تکرر نيست هر مرتبه‌ای از تعلم قابل تکرر نيست که چندین نفر آن کار را بکنند.

ما مطمئن هستيم غرض شارع در باب تعليم، تعلم است و تعلم در تمام مراحل و مراتب تکرر پذیر نيست، تحلیل آن این دو نکته است که به دلیل عقلی و قرینه لبی تعلیم کفایی است مثل دفن موتي که غرض از تدفين، پنهان شدن ميت زیرخاک است و اين غرض هم تکرر پذير نيست.

بر همه ما مستحب است که همگان را آموزش قرآن بدهيم و مستحب است که به همه مکلفين آموزش داده شود منتهي هر مکلفي وقتي آموزش ديد تمام می‌شود و لذا کفايي می‌شود. درواقع رجحان تعلم استغراقي است و براي هر کسي غرض از تعليم، تعلم است و تعليم براي يادگرفتن آن‌ها است و با یاددادن تکليف ساقط می‌شود.

سؤال:...؟

جواب: آن شیوه کار است که حتماً فقه می‌گوید بهترین شیوه را به کار بگیر و بحث دیگری است.

 مثلاً پنجاه نفر هستند و هیچ‌کدام قرآن را نمی‌دانند و سي نفر قرآن را می‌دانند در اينجا همه مأمور هستند به این‌که هر يک از این‌ها را جداگانه آموزش دهیم و تکليف به صورت جداجدا هست، تعليم همه اشخاص بر همه آموزش‌دهندگان مستحب است و هدف يادگرفتن اشخاص است. حال اگر يک نفر قيام کرد، موضوع ساقط می‌شود و تحصيل حاصل پيش می‌آيد. این قاعده‌ای است که در تدفین موتی و خیلی از تکالیف استدلال کتب فقهی است چون دلیل لفظی نداریم و همه قرائن عقلی است.

#### نتیجه:

بنابراین استحباب تعلیم کتاب برخلاف تعلم که می‌گوييم تعلم قرآن مستحب عيني است، براي این‌که ظهور دليل عينيت است و قرينه‌ای وجود ندارد و هر کسي بايد ياد بگيرد و لذا تعلم و تعليم قرآن هم مستحب است و از مستحبات مؤکد است که قرآن را محور آموزش قرار می‌دهد با این تفاوت که تعلم استحباب عيني به کل مکلف مأمور بالتعلم است، اما هر آگاهي و آشنايي مأمور به تعليم ديگران است منتهي مادامي که **«لم يقم به الآخرون»** ولي تعلم به اين نيست که **«لم يقم به الآخرون»** هر کسي وظيفه خود را دارد و لو ديگران ياد بگيرند.

حر عاملي عنواني دارد که در ابواب قرآن باب اول قرائت است «باب وجوب تعلم القرآن و تعليمه کفاية و استحبابه عينا» وجوب تعليم و تعلم قرآن کفايي است اما استحباب آن عيني است، این‌که می‌گويد استحباب عيني است اگر به تعلم و تعليم بخورد اشتباه است اگر فقط به تعلم بخورد درست است. حق در قضيه اين که استحباب در تعلم عيني و استحباب در تعليم کفايي و اينجا جاي اصالة الاطلاق نيست چون قرينه عقلي وجود دارد که قيد است. چون بیان قید را گاهی خود شارع انجام می‌دهد، گاهی با قرائن عقلی می‌فهیم که قید وجود دارد.

سؤال: در استحباب کفايي و عيني معني دارد؟

اين دليل عقلي دارد، اگر صبح از خانه بيرون آمديد و ديديد مانعي در خيابان است که مطمئن هستيد اين مانع آدمي را می‌کشد، همه تکليف دارند که این مانع را بردارند و اگر يکي اين مانع را برداشت عقل می‌گويد کاري براي بقيه باقي نمانده، بقيه چه‌کاری می‌توانند بکنند؟ اگر اين مانع در حدي نيست که آسيبي به آن صورت بزند ولي بالاخره عده‌ای اذيت می‌شوند در حدي که می‌دانيم از نظر شرعي مستحب است اين مانع را برداريم، مستحب براي همه افراد است، ولي مادامي که ديگران به آن اقدام نکنند به خلاف این‌که می‌گوید صبح که بيرون می‌آيي **«قل هو الله»** بخوان حمد بخوان، ولو این‌که همه بخوانند شما هم بايد بخوانيد. این یک امر عقلی است به همان دليلي که می‌گويد وجوب عيني و کفايي است به همان دليل استحباب عيني و کفايي دارد. در تکاليف عبادي معمولاً عيني است و هر کسي تکليف خود را دارد، وقتي تکاليف جنبه اجتماعي پيدا بکنند و هدف تکليف هم معلوم است و عقل می‌گويد با انجام یک نفر از بقيه ساقط شد و لذا غالب مواردي که ما می‌گوييم چه وجوب و چه استحباب، کفايي است چيزي جز همين فهم عقلي نيست که خود را بر متن تحميل می‌کند و می‌گويد تکليف این‌گونه است.

این‌که ما در تعبديات کفايي داشته باشيم تصوير اين مسئله به اين سادگي نيست و توصليات معمولاً کفايي است و در تعبديات، خيلي روشن نيست.

سؤال: هدف تعلم است، تعلم يک امر مؤکد است؟

جواب: هر دو مؤکد است منتهی استحباب و وجوب تعلم عینی است، ولی تعلیم کفایی است.

بنابراين هر جا استحباب است استحباب التعلم عيني، ولي استحباب تعليم کفايي است.

#### آیا استحباب و وجوب تعليم در همه‌جا کفايي است؟

گفتيم اصل استحباب است الا در مواردي که واجب می‌شود و آنچه مستحب است عینی نیست، بلکه کفایی است سؤال اين است که در جاهايي تعلم يا تعلیم جنبه وجوبي پيدا می‌کند، گفتیم اگر او ياد ندهد اين جامعه به‌طورکلی قرآن را فراموش می‌کند روی عناويني که وقتي عارض می‌شود و موجب وجوب تعليم می‌شود در جاهايي که واجب است تعلیم بدهد هدف اين است که او ياد بگيرد؛ اگر من قيام به اين تکليف کردم براي ديگران موضوعي باقي نمی‌ماند و از آن‌ها ساقط می‌شود فلذا استحباب تعليم هر جا که مستحب است کفايي است، وجوب تعليم هم در موارد خاص کفايي است. در تعلم هم به‌عکس است هر جا تعلم مستحب است، عيني است هر جا تعلم واجب است باز عيني است، بنابراين تعلم «**سواء کان واجبا أو مستحباً عيني والتعليم کفايي سواء کان مستحباً أو واجباً»** فرمايش حر عاملي که فرمود **«واستحباب عيناً»** اگر به تعلم بخورد درست است و اگر به تعليم بخورد درست نيست.

* جهت ديگر **«وجوب تعلم القرآن عينا أو کفاية»** وجوب تعلم هميشه کفايي نیست بلکه غالباً عيني است در جايي که وظيفه او يادگرفتن است به خاطر این‌که در مجموعه کسي باشد که قرآن را بداند جنبه کفايي پيدا می‌کند.

#### نتیجه:

پس استحباب و وجوب تعليم در همه‌جا کفايي است للقرينة العقليه، وجوب و استحباب تعلم عيني است اما جاهايي وجوب تعلم حالت کفايي پيدا می‌کند جايي که هیچ‌کس قرآن را نمی‌داند نه برای تکلیف شخصی چون براي تکليف شخصي واجب است که حمد و سوره را ياد بگيريم و عيني است، اما اگر براي رفع محجوريت کلي کسي قرآن را ياد می‌گيرد، وجوب آن بيش از کفائيت نيست و استحباب آن عيني است. این دو سه نکته در عنوان متنی که در وسایل آمده و صدر و ذیل آن خالی از اشکال نیست. این جهت اولی بود که استحباب التعلیم و وجوبه که کل بحسب مورد کفائی مطلقا و استحباب و وجوب تعلیم عینی است الا در بعضی موارد.

سؤال:...؟

جواب: يک تعلم همگاني مستحب مؤکد و عيني است، يک تعلم مربوط به جايي است که تکاليف شخصي باشد که این هم عيني است و هر کسي بايد تکليف خود را بداند، اما تعلمي وجود دارد که در جامعه‌ای هیچ‌کس قرآن را نمی‌داند در اينجا تعلم في الجمله واجب است براي این‌که محجوريت کلي بيرون برود، فلذا تعلم در نوع دوم کفايي است چون غرض اين است که از محجوريت کلي بيرون بيايد. بعد از بيرون آمدن تعلم استحباب عینی همگانی سرجاي خود هست. ولي وجوب آن در حدي است که جامعه از عنوان حرام بيرون برود و لذا تعلم عام مستحب عيني است، تعلم براي انجام تکاليف شخصي واجب عيني است و براي رفع محجوريت کلي واجب کفايي است، اما در تعليم همه اقسام کفايي است.

سؤال: براي افراد هم فرق می‌کند مثلاً براي طلبه و غير طلبه و ... ؟

جواب: ممکن است عناوين ثانويه فرق داشته باشد.

* جهت ثالثه در بحث: در مورد دامنه و قلمرو رجحان تعليم کتاب است که آيا فقط آموزش روخواني و ظاهر مدنظر است، يا مضمون و محتوا را هم شامل می‌شود؟

## ادله وجوب تعليم

در اينجا بايد بینیم ادله وجوب تعليم چه چيزي بود و از اين ادله چه چيزي می‌توان استفاده کرد؟

ادله‌ای که ما برشمرديم ادله عام و خاص بود و روشن است که عناوين عامه اطلاق دارد، مثلاً عنوان عامي داشتيم که مثلاً **«تعليم الخير يا تعليم الهداية يا نشر العلم**» ظاهر اينها روشن است که اطلاق دارد، می‌گويد **«مَنْ عَلَّمَ بَابَ هُدًى‏»[[1]](#footnote-1)** مقصود اولي بيشتر به مضامين قرآن است بنابراين عناوين اولي که نشر علم و هدايت و پایه‌ریزی سنت حسنه‌اي که ديگران از آن استفاده بکنند خيلي واضح است که آن عناوين عامه شامل مضامين و مفاهيم قرآن هم می‌شود و ظهور اوليه آن بيشتر به آن سمت است تا بحث روخواني، براي این‌که هدايت و علم براي درک و فهم قرآن است. عناوين عامه‌اي که هم روخواني را می‌گيرد و هم مفاهيم و مضامين را شامل می‌شود، يک عنوان هم تعظيم و تکريم قرآن بود تعظيم و تکريم قرآن هم بی‌تردید شامل آموزش دادن مضامين و مفاهيم قرآن می‌شود اگر بيشتر از روخواني نباشد کمتر نيست. پس عناوین عامه‌ای که مضمون و محتوا را می‌گیرد عناوینی که راجع به قرآن بود تعظیم و تکریم و اینها، آیاتی هم که در قرآن داشتیم که «**يُعَلِّمُهُمُ الْكِتابَ وَ الْحِكْمَةَ**»(جمعه/2) قطعاً مضمون و محتوا را می‌گرفت آنچه باقی می‌ماند این است که روایات خاصه‌ چه مفاد و مضمونی دارد؟ انشاء الله جلسه آينده ...

و صلی‌الله علی محمد و آله الاطهار

1. - منية المريد، ص: 111. [↑](#footnote-ref-1)